

درس نود و پنجم:

تفاوت امکان ذاتی و امکان استعدادی

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

ذکر چند فرق امکان ذاتی و استعدادی

فرق دوم امکان امکان ذاتی و استعدادی را عرض کردیم.

فرق سوم این است: آنچه که در امکان ذاتی مطرح است فقط وجود ماهیت و عدم وجود است اما آن نحوه وجود و حیثیتش مبهم است؛ اینکه چه کیفیتی باشد و چه علتی داشته باشد و شرایطش چگونه باشد همه مبهم است. ما ماهیتی را تصور می‌کنیم و بعد می‌گوییم که آیا این ماهیت وجودش ممکن است یا نبودش ممکن است؟ حالا يك ماهیت کلی با يك ماهیت جزئی فرقی نمی‌کند اما اینکه چه نحوه است کاری نداریم، الإنسانُ ممکنُ الوجود، حالا چه فردی از این انسان؟ زید یا عمرو؟ بالأخره طبیعت انسان است چون ممکن الوجود است ولی در امکان استعدادی آن ممکن بالاستعداد که همان امکان باشد متعین است مثلاً

نطفه متعیّن است که انسان شود و به گیاه تبدیل نخواهد شد، آن استعدادی که در نطفه هست راهش را هم مشخص می‌کند؛ راه نطفه به انسان شدن منتهی می‌شود. يك دانه گندم متعیّن است برای تبدیل شدن به يك خوشه گندم. يك دانه توت متعیّن است برای تبدیل شدن به درخت توت، نه درخت سیب یا گلابی. پس این ممکن الاستعداد که همان مآل این استعداد است، متعیّن برای شیء مستعد است در صورتی که شرایط و مُعدّات برای او مهیا باشند پس این فرق بین امکان استعدادی و امکان ذاتی است در حالی که برای آن امکان، وجود متعیّن نیست؛ می‌شود باشد یا می‌شود که بعداً نباشد ولی آن استعدادی را که در نطفه با شرایط می‌دانیم، آن ممکن را با توجه به معدّات و حضور شرایط متعیّن می‌دانیم، این هم فرق سوم بود.

فرق چهارمی که می‌فرمایند این است که در امکان ذاتی زوال امکان، امکان ندارد یعنی وقتی شیئی به امکان ذاتی متصف شد إلى ابد الابد ممکن بالذات هست گرچه ممکن است امتناع بالغير یا

اینکه وجوب بالغیر پیدا کند ولیکن هیچ گاه امکان ذاتی از او سلب نخواهد شد و این امکان ذاتی را توأماً با وجود همیشه همراه خواهد داشت وقتی وجود داشته باشد، همان طور که قبلاً هم عرض کردم. زید در عین اینکه زید است، ممکن بالذات است ولی امکان استعدادی ممکن است برطرف شود و ازبین برود؛ وقتی شما یک دانه گندم را خرد کنید دیگر به هیچ وجهی استعداد برای گندم شدن ندارد. وقتی شما یک دانه سیب را نصف کنید دیگر هیچ وقت درخت سیب نخواهد شد لذا امکان استعدادی چون یک امر بالفعل است با اضمحلال آن امر بالفعل و عدم آن معدّات و امثال ذلک ازبین می رود.

نطفهٔ مرد یا نطفهٔ زید زمانی به عمرو تبدیل می شود که خود زید حیات داشته باشد، شرایط داشته باشد، وعاء مستعد داشته باشد اما اگر خود زید ازبین رفت طبعاً نطفهٔ او هم ازبین می رود یا اگر نطفهٔ زید یا فلان شخص وعاء مستعد نداشته باشد طبعاً زید نمی تواند کاری انجام دهد. این فرق بین امکان استعدادی است که متصف به یک امر خارجی است

و با ازبین رفتن آن امر خارجی و شرایط آن امر خارجی دیگر آن استعداد ازبین می‌رود ولی امکان ذاتی همیشه هست، این فرق چهارم.

فرق پنجم این است که آن امکان استعدادی در محلّ ممکن است، ما امکان ذاتی را برای خود ماهیت ممکن وصف می‌آوریم؛ ماهیت ممکن عبارت است از زیدیت زید، می‌گوییم که زیدیت زید همیشه امکان ذاتی را با خودش خواهد داشت و این وصف به حال خود موصوف است ولی در امکان استعدادی در واقع وصف به حال متعلقش است نه وصف به موضوع یعنی وقتی شما می‌گویید که این انسان ممکن است در این نطفه باشد، در واقع شما امکان را به انسان نسبت داده‌اید درحالی که امکان یک امر خارجی است و امر خارجی نمی‌تواند در انسانی که هنوز وجود پیدا نکرده است متحقق شود پس طبعاً گرچه شما امکان را به انسان نسبت داده‌اید ولی امکان اولاًبلاولّ به محل خود انسان برمی‌گردد که نطفه باشد، بنابراین وصف به حال متعلق است ولی امکان ذاتی وصف برای خود ماهیت است، این طور

نیست که وصف برای متعلق ماهیت باشد. همان‌طوری‌که عرض کرده‌ام در این بین مطالبی هست که محل بحث و اشکال است که آیا امکان به وجود برمی‌گردد یا به ماهیت؟ عرض کرده‌ام که به ماهیت برمی‌گردد و به وجود بر نمی‌گردد، این هم مطلب پنجم بود.

اما مطلب ششم این است که در امکان ذاتی شدت و ضعف معنا ندارد؛ یک شیء نسبت به وجود یا ممکن است یا ممتنع است یا ضرورت دارد، در امکان ذاتی اینکه امکانش کمتر یا بیشتر باشد معنا ندارد چون ماهیت شدت و ضعف ندارد و نسبت ماهیت به وجود اولویت و غیر اولویت و تقدّم و تأخّر ندارد بنابراین امکان ذاتی نسبت به همه اشیاء از **أَوَّلَ مَا خَلَقَ تَا أَظْلَمَ الْعَوَالِمَ عَلَى حَدِّ السَّوَى** است ولی امکان استعدادی شدت و ضعف دارد چون هرچه به آن مأل نزدیک‌تر باشد استعداد برای رسیدن بیشتر است، استعداد نطفه برای انسان شدن کمتر است تا علقه، استعداد علقه از مضغه کمتر است و همین‌طور این مراتبی که اینها دارند؛ مرتبه بعدی امکان نزدیک‌تری به انسان شدن نسبت به مرتبه قبلی

دارد بنابراین این استعداد در آن قوی تر است ولی در امکان ذاتی این طور نیست، چرا؟ چون یک امر بالفعل است.

یک دانه گندم دورتر است به درخت سیب شدن نسبت به آن جوانه‌ای که از زمین درآمده است چون یک قدم به درخت خود را نزدیک تر کرده است، آن جوانه‌ای که از زمین درآمده است دورتر است به درخت شدن تا اینکه یک ساقه پیدا شده است و همین طور تا اینکه به یک درخت قابل بهره‌برداری و باروری شود، این هم مطلبی بود که مربوط به بحث امکان بود، جهات ثلاث هم دیگر تمام شد.

تلمیذ: چرا امکان استعدادی دارای شدت و ضعف است؟

استاد: چون امر بالفعل است لذا شدت و ضعف در امر بالفعل که همان اعیان خارجی است متحقق است ولی در مسائل اعتباری شدت و ضعف معنا ندارد.

و الثَّانِي كَوْنُ امْكَانٍ ذاتي لَهُ أَيِّ لِلِإِسْتِعْدَادِي كَالْأَصْلِ مِنْ وَجْهَيْنِ أَحَدُهُمَا أَنَّ
الِإِسْتِعْدَادِي كَأَنَّهُ الذَّاتِي مَعَ زِيَادَةِ اِغْتِبَارٍ.^۱

دوم اینکه امکان ذاتی برای امکان استعدادی حکم اصل را دارد، مِنْ وَجْهَيْنِ؛ یکی

^۱. منظومه، ج ۲، ص ۲۸۱.

نه اینکه اصل باشد بلکه مثل اصل است یعنی هم می‌توانیم بگوییم که اصل است و هم می‌توانیم بگوییم که مثل اصل است. زیادی اعتبار چیست؟ آن خصوصیتی که می‌خواهد به او برگردد را لحاظ کنیم پس در واقع می‌توانیم بگوییم که امکان استعدادی همان امکان ذاتی است که امکان ذاتی عام است ولی به امکان [استعدادی] اعتبارات اضافه شده است، من باب مثال وجود این نطفه که تبدیل به انسان شود، یک امکان ذاتی دارد که در ذات خودش تبدیل به یک انسان شود یا نشود ولی آن در ذات ماهیت نطفه است اما اگر گفتیم که ماهیت نطفه عبارت است از تبدیل شدن به انسان با این شرایط و خصوصیات مثلاً از زید است و مادرش کلثوم است و در این ساعت و در این شرایط و با این خصوصیات. این اعتباراتی را که ما زیاد می‌کنیم، دایره کلیات را کمتر می‌کنیم، تضییق می‌کنیم بنابراین مآل و سیر نطفه در تبدیل شدن به انسان را مشخص می‌کنیم و با زیاد کردن اعتبار دائماً تخصیص می‌زنیم تا اینکه این نطفه در شرایط خاصی در تبدیل شدن به انسان منحصر شود، درست شد؟! بنابراین در اینجا می‌توانیم

بگوییم که این نطفه امکان ذاتی برای انسان شدن دارد و ماهیت نطفه به نحو کلی می تواند انسان شود و اما به نحو جزئی می گوییم که این نطفه خاص که این شرایط خاص را دارد استعداد برای زید شدن را دارد و استعداد عمرو شدن را ندارد چون نطفه زید است و نطفه عمرو نیست پس این نطفه استعداد دارد که فلان فرزند را از فلان شخص به وجود بیاورد؟! نه. آیا این نطفه استعداد دارد به بقر یا حمار یا شجر تبدیل شود؟! نه. تمام انحاء عدم را از این نطفه طرد و نفی می کنیم و این را منحصر می کنیم در اینکه این نطفه فقط و فقط و فقط می تواند با این خصوصیت که پدرش فلان است مادرش فلان است تبدیل به این زید، فرزند این پدر و مادر با این شرایط شود بنابراین فرقی که بین امکان ذاتی و استعدادی وجود دارد این است که در امکان ذاتی علت اعتبار را لحاظ کرده ایم ولی در امکان استعدادی زیادی اعتبار را لحاظ کرده ایم؛ این نطفه باید حتماً این شرایط را داشته باشد حتماً باید در این مادر باشد حتماً باید این خصوصیات را داشته باشد تا اینکه مثلاً به زید

تبدیل شود، درست شد؟! پس این را مشخص کرده‌ایم و نسبت به امکان ذاتی خاص کرده‌ایم.

تلمیذ:؟ امکان استعدادی در خارج هست؟

استاد: بله امکان استعدادی یک امر خارجی نیست. اینجا وصف به حال متعلق است، در واقع به وجود برمی‌گردد یعنی می‌گوییم که ممکن است انسان در نطفه پیدا شود ولی در واقع اینکه می‌گوییم: «انسانیتی که ممکن است پیدا شود»، برگشت آن به آمادگی‌ای است که در این نطفه است. عرض کردیم که امر متعیّن را به دو لحاظ در نظر می‌گیریم؛ یکی به لحاظ عدم که اسم آن را امکان می‌گذاریم و یکی به لحاظ وجود که اسم آن را استعداد می‌گذاریم. خصوصِ الآن که آمادگی دارد، آیا می‌گویند که امکان دارد یا می‌گویند که استعداد دارد؟! الآن که ذهن شما آمادگی دارد برای اینکه تحصیل علم کنید، آیا می‌گویند که امکان استعدادی دارید؟ ذهن شما ممکن است یا مستعد است؟! مستعد است.

پس مستعد عبارت است از یکی از اوصاف؛ رنگ پوست شما سفید است، این یکی از اوصاف است، دیگر امکان نیست، مثلاً بگوییم که ممکن

است سفید باشد! نه آقا! سفید است می بینیم. فرض کنید که چشم شما آبی یا مشکی است، رنگ آن را می بینیم، این یکی از اوصاف شما است. الآن خصوصیات شما این طور است که ما می بینیم، یکی از آن خصوصیات هم استعداد است متها استعداد با چشم دیده نمی شود و با قوه مدرکه قابل ادراک است. درست شد؟!

... [شخصی می گوید که] من اطلاع ندارم، حافظه ندارم، وقتی در خودش استعداد نمی بیند امکان حکیم شدن را هم در خود نمی بیند پس حکمت برای او ممکن نیست و از این نقطه نظر برای او امتناع دارد پس امکان روی آن اشیائی رفته است که بعداً پیدا می شوند متها به چه جهتی روی آنها رفته است؟ به لحاظ آن منشائی که عبارت از استعداد است.

و ثانيهما أَنَّ الدَّائِيَّ مَنشَأُ الإِستعدادي لِأَنَّ الهَيُولَى الَّتِي هِيَ مُصَحِّحَةٌ جِهَاتِ الشَّرُورِ
أَنَّمَا نَشَأَتْ مِنَ العَقْلِ الفَعَّالِ بِوَاسِطَةِ جَهَّةِ الإِمكَانِ الدَّائِيَّ فِيهِ.^۱

دوم اینکه (چرا مثل است) این می باشد که ذاتی منشأ استعدادی است، [زیرا] آن هیولایی که جهات شرور را تصحیح می کند و همه جهات به آن هیولا برمی گردد، آن هیولا از عقل فعال نشأت گرفته است و عقل فعال آن هیولا را - استعداد روی آن هیولا می رود - به وجود آورده است به خاطر اینکه امکان ذاتی در این هیولا هست.

چون تا وقتی که امکان ذاتی بر ماهیتی حمل

^۱. منظومه، ج ۲، ص ۲۸۱.

نشود، آن استعدادِ برای فعلیت را نخواهد داشت پس امکان استعدادی در محلی می‌آید که اولاً امکان ذاتی بر آن محل بار شده است بعد امکان ذاتی می‌آوریم. من باب مثال شما نقش را روی تختی می‌بندید که نجّار آن تخت را قبلاً درست کرده باشد، شما نقش را روی دیواری می‌بندید که قبلاً یک بنا این گچ را درست کرده باشد و شما روی این گچ نقش می‌بندید و امثال ذلک. چون این هیولا برای صورت‌پذیری امکان ذاتی دارد لذا عقل فعّال جعل خودش را متعلق به این کرده است و به این هیولا وجود داده است و به واسطه جعلی که بر این هیولا تعلق گرفته است، به واسطه آن امکان ذاتی‌ای که در آن هست برای صورت‌پذیری و صور متعدده استعداد پیدا کرده است. بنابراین هر ماده‌ای که امکان استعدادی برای صورتی دارد، قبلاً به واسطه عقل فعّال به جهت امکان ذاتی که در خود داشت تحقق وجود پیدا کرده است، اگر تحقق وجود پیدا نمی‌کرد دیگر امکان استعدادی نداشت، استعداد هم نداشت. این وجود را از کجا آورده است؟! از امکان ذاتی خود آورده است یعنی چون امکان ذاتی دارد عقل فعّال آن را موجود کرده

است، وقتی به آن وجود داد حالا برای صورت گرفتن آماده شده است، دیگر هر صورتی می‌خواهد می‌گیرد پس این از ناحیه امکان ذاتی آمده است. تلمیذ:...

استاد: ... امکان ذاتی ندارد، عقل فعّال بالفعل است، جنبه فعلیت دارد. امکان ذاتی برای هیولا است؛ هیولا از نقطه نظر جعلی که از عقل فعّال به آن تعلق بگیرد امکان ذاتی دارد، می‌شود که جعل به آن تعلق بگیرد و آن را موجود کند، می‌شود جعل به آن تعلق نگیرد و معدوم باشد.

ریشه و اصل و اساس هیولا

پس امکان ذاتی نشأت گرفته از عقل فعال، ریشه و اصل و اساس هیولا را تشکیل می‌دهد که باعث شده است عقل فعّال به آن افاضه کند، اگر هیولای ما امکان ذاتی نداشت و امتناع ذاتی داشت عقل فعّال هرچه سعی می‌کرد نمی‌توانست کاری انجام دهد یا اینکه به فرض محال اگر هیولای ما وجوب ذاتی داشت عقل فعّال کاری انجام نمی‌داد.

شرط عمل عقل فعّال

عقل فعّال در صورتی کار انجام می‌دهد که:

عقل فعال به دنبال یک دردمند می گردد، آن دردمند کجاست؟! اگر به امتناع ذاتی برسد، می گوید: این درد ندارد، اصلاً می گوید که نمی خواهم پا به عرصه وجود بگذارم. سراغ شریک الباری می رود یعنی عقل فعال می خواهد شریک الباری درست کند ولی شریک الباری می گوید که من اصلاً نمی خواهم پا به عرصه وجود بگذارم، هر کاری هم کنی زورت نمی رسد و نمی توانی مرا به وجود بیاوری، می گوید که باشد!

سراغ جمع بین متضادین می رود او هم می گوید: «نه!»، می خواهد جمع بین متناقضین کند او هم می گوید: «نه!»، جمع بین ارتفاع نقیضین کند او هم می گوید: «نه!» عقل فعال سراغ هر کدام از این امتناع های ذاتی برود آنها دست رد به سینه اش می زنند. حالا سراغ وجوب ذاتی می رود، در تمام وجوب ذاتی ها می گردد و می گوید که فقط یک وجوب ذاتی علیه السلام و درست و حسابی داریم که آن هم وجوب ذاتی پروردگار است! حالا عقل فعال

^۱ . دیوان حافظ، غزل ۱۸۷.

پروردگار را درست کند؟! بگوید که خدایا سراغ تو آمده‌ام و می‌خواهم که جعلم به تو تعلق بگیرد و تو را موجود کنم! یک لگد به او می‌زند که برو پی کارت! تو حتی چند مرحله از ذات من پایین‌تری! می‌خواهی بالا بیایی و دستت به دامن من برسد؟! برو خوش آمدی! پس نسبت به وجوب ذاتی هم نتوانست کاری کند.

نحوه کار عقل فعّال

[خدا] می‌گوید: حالا که سراغ امتناع ذاتی رفتی و دست رد به سینه‌ات زد، سراغ من آمدی که وجوب ذاتی دارم و دست رد به سینه تو زدم، به‌خاطر اینکه دلت نشکند من هر چیزی را که امکان ذاتی دارد - از مجردات و غیرمجردات - در اختیار تو می‌گذارم! هر کاری می‌خواهی انجام بده. همه را در دامن عقل فعّال می‌گذارد، عقل فعّال هم با جعلی که به ماهیات ممکن بالذات وجود داد یکی یکی آنها را درست کرد، مجردات را درست کرد، غیرمجرد را درست کرد، برزخ غیرمجرد و ماده را درست کرد تا رسید به اینکه مواد اینها را درست کرد، بعد استعداد در اینها قرار داد، استعداد

صوَرهای بعدی را قرار داد، همین‌طورِ إِلَى غیرِ نَهَايَة،
 همۀ اینها کارِ عقلِ فعّال است که به‌واسطهٔ امکانِ
 ذاتی‌ای که در ماهیت است به این ماهیت‌ها استعداد
 داد.

و التَّالِثُ أَنَّ مَقْوِيّاً عَلَيْهِ أَيُّ مَا عَلَيْهِ الْقُوَّةُ وَ الْإِسْتِعْدَادُ عُيْنًا فِي الْإِسْتِعْدَادِيِّ لِأَنَّهُ تَوَجُّهُ
 فِي طَرِيقٍ خَاصٍّ إِلَى كِمَالٍ مَخْصُوصٍ كَاسْتِعْدَادِ النُّطْفَةِ الْإِنْسَانِيَّةِ لِصُورَتِهَا بِخِلَافِ مَا
 يُضَافُ إِلَيْهِ الذَّاتِي لِأَنَّهُ كِلَا الطَّرَفَيْنِ مِنَ الْوُجُودِ وَ الْعَدَمِ وَ التَّعَيُّنُ نَاشِئٌ مِنْ قَبْلِ الْفَاعِلِ.^۱

سوم اینکه آن قوه و استعدادی که بر این است، در استعدادی متعیّن است، (آنکه قوه
 و استعداد بر همان است یعنی امکانیت) به‌خاطر این است که امکانِ استعدادی
 عبارت است از توجه در یک طریق خاصی به کمال مخصوص مثل استعداد نطفه
 برای صورت انسانیت، به خلاف آن متعلّقی که امکانِ ذاتی به آن تعلق می‌گیرد
 چون امکانِ ذاتی نسبت به وجود و عدم مساوی است و تعیّن از قِبَلِ فاعل ناشی
 می‌شود.

در امکانِ استعدادی این‌طور نیست، آن مآل
 مشخص که حتماً باید به آن تبدیل شود، متعیّن
 است؛ نطفه نمی‌تواند بقر شود، بقریت برای نطفه
 محال است پس انسانیت برای او متعیّن است و تعیّن
 از قِبَلِ فاعل ناشی می‌شود یعنی فاعل یا آن علل
 معدّه، آن را به انسان کامل تبدیل می‌کند بنابراین مآل
 امکانِ استعدادی مشخص است که با این
 خصوصیات حتماً برمی‌گردد و بعد به آن مآل
 می‌رسد ولی امکانِ ذاتی ممکن است که وجود پیدا
 کند یا نکند.

و الرَّابِعُ أَنَّ فِيهِ أَيُّ فِي الْإِسْتِعْدَادِيِّ سَوْغٌ أَنْ يَزُولَ الْمُمَكِنَا أَيُّ عَنِ الْمُمَكَّنِ بِحُصُولِ
 الْمُسْتَعْدِلِ لَهُ لِأَنَّ الْإِسْتِعْدَادَ يَرْتَفِعُ بِطَرِيقَانِ الْفَعْلِيَّةِ بِخِلَافِ الذَّاتِيِّ فَإِنَّهُ لَا زُمْ الْمَاهِيَّةِ دَائِمًا
 وَ يَجْتَمِعُ مَعَ الْغَيْرِيَّيْنِ كَمَا مَرَّ.
 وَ الْخَامِسُ أَنَّ هَذَا أَيُّ الْإِسْتِعْدَادِيِّ فِي مَحَلِّ الْمُمَكَّنِ أَيُّ فِي مَادِيَّتِهِ بِالْمَعْنَى الْأَعْمِ. مِنْ
 مَحَلِّ الصُّورِ النَّوْعِيَّةِ وَ الْمَوْضُوعِ وَ الْمُتَعَلِّقِ. وَ إِنَّمَا كَانَ قَائِمًا بِمَحَلِّهِ لِأَنَّهُ الْمُتَّصِفُ
 بِالْإِسْتِعْدَادِ وَ الْقُرْبِ وَ الْبُعْدِ حَقِيقَةً. وَ إِنَّمَا يُوصَفُ بِهِ الْمُمَكَّنُ لِتَعَلُّقِهِ بِهِ وَ انْتِسَابِهِ إِلَيْهِ.

^۱ . منظومه، ج ۲، ص ۲۸۱.

فَهُوَ بِالْوَصْفِ بِحَالِ الْمُتَعَلِّقِ أَشْبَهَ. وَ أَمَّا الدَّاتِيُّ فَهُوَ وَصْفُ الْمُمَكِّنِ بِحَسَبِ حَالِهِ.

فقر، لازمه امکان ذاتی

چهارم اینکه در امکان استعدادی سوغ است که ممکن زائل شود، حالا دو نوع دارد: یا اینکه متسعّد له پیدا شود (و نطفه تبدیل به انسان شود) در این صورت دیگر استعدادی نیست چون استعداد به طریان فعلیت از بین می‌رود به خلاف ذاتی (که وقتی وجود پیدا کند دوباره امکان ذاتی با آن هست به‌خاطر اینکه همیشه فقر را با خودش دارد و فقر لازمه امکان ذاتی است پس دائماً باید از ناحیه عقل فعّال به او افاضه شود) امکان ذاتی دائماً لازمه آن ماهیت است و با امتناع بالغير و وجوب بالغير جمع می‌شود.

پنجم این است که امکان استعدادی در محل ممکن است یعنی در ماده به معنای اعم هست که [اعم] از محل صور نوعیه است که مواد و امثال ذلك باشد یا موضوع است که وصف یا عوارض بر آن بار شود یا اینکه مانند ابدان متعلّق است که نفوس به آن تعلق می‌گیرد. (چرا امکان استعدادی قائم به محل خودش است؟) چون این محل حقیقتاً متصف به استعداد و قرب و بُعد است. اینکه استعداد را وصف برای ممکن می‌آوریم چون ممکن به این محل و استعداد تعلق دارد یا به آن استعداد انتساب دارد لذا به وصف به حال متعلق شبهه است (از باب زید ضاربٌ أبوه که این وصف به حال متعلق است، نه وصف برای زید است) اما امکان ذاتی وصف ممکن به حسب حال خودش است.

این امکانی که در اینجا داریم در واقع برای همان

استعداد و محل استعداد است منتها آن امکان را به

انسان نسبت می‌دهیم، می‌گوییم که **الإنسانُ ممکنٌ**

أَنْ يُوجَدَ فِي النُّطْفَةِ، یعنی در واقع ریشه آن امکان

برای حالتی است که در نطفه وجود دارد پس

برگشت امکان به یک امر بالفعل است که همان

حالت آمادگی [در نطفه] است. امکان ذاتی وصف

ممکن به حسب حال خودش است، هر ماهیتی امکان

ذاتی دارد، دیگر ماهیت را به لحاظ چیز دیگر ممکن

نمی‌گوییم! نه خیر! ماهیت به لحاظ خودش است،

این ماهیت ممکن بالذات است و وصف برای

خودش است.

و السَّادِسُ أَنَّ فِيهِ شِدَّةٌ وَ ضَعْفٌ أَيْقَنَ. فَاسْتِعْدَادُ النُّطْفَةِ لِلصُّورَةِ الْإِنْسَانِيَةِ أَضْعَفُ مِنْ اسْتِعْدَادِ الْعَلَقَةِ لَهَا وَ هُوَ مِنْ اسْتِعْدَادِ الْمُضْغَةِ وَ هَكَذَا إِلَى اسْتِعْدَادِ الْبَدَنِ الْكَامِلِ. وَ إِنَّمَا يَحْصُلُ الْإِسْتِعْدَادُ النَّامُ بَعْدَ تَحَقُّقِ الدَّاتِي بِحُدُوثِ بَعْضِ الْأَسْبَابِ وَ الشَّرَاطِطِ وَ رَفَعَ بَعْضُ الْمَوَانِعِ وَ يَنْقَطِعُ اسْتِمْرَارُهُ إِمَّا بِحُصُولِ الشَّيْءِ بِالْفِعْلِ وَ إِمَّا بِطَرَيَانِ بَعْضِ

ششم اینکه در امکان استعدادی شدت و ضعف است، استعداد نطفه برای صورت انسانیت از استعداد علقه ضعیفتر است و استعداد علقه از استعداد مضغه ضعیفتر است و همین‌طور [استعداد مضغه] از بدن کامل که برای افاضه روح مستعد می‌شود، [ضعیفتر است] (این دیگر مرحله آخر از شدت استعدادی است). چه وقتی استعداد تام حاصل می‌شود؟ بعد از اینکه ذاتی متحقق بشود، [یعنی] وقتی بعضی از اسباب و شرایط برای او پیدا شود و بعضی از موانع رفع شود، استعداد تام پیدا می‌شود و به آن مستعدّ له می‌رسد. چه زمانی این استعداد از بین می‌رود؟ یا زمانی که آن مستعدّ له پیدا شود، آن شیء بالفعل حاصل شود یا به عروض بعضی موانع مثلاً وسط کار آن زن بمیرد، آن وقت چه می‌شود؟! امکان و استعداد نطفه برای انسان شدن از بین می‌رود و دیگر چیزی باقی نمی‌ماند.)

اللهم صل علی محمد و آل محمد

^۱ . منظومه، ج ۲، ص ۲۸۲.